

نخستین خطبه امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا



امام حسین (علیه السلام) پس از تنظیم صفوف لشکر خود، سوار بر اسب شد و مقداری راه از خیمه‌ها فاصله گرفت، آنگاه در مقابل لشکر عمر با صدای بلند و رسا به آنان چنین فرمود:

ایها الناس! حرف مرا بشنوید، و در جنگ و خونریزی عجله مکنید تا من وظیفه خود را که موعظه و نصیحت شما است انجام دهم، و تا علت آمدنم را به این سرزمین توضیح دهم، اگر به سخنم گوش دادید و عذر مرا پذیرفتند و با من از در انصاف و عدل وارد شدید معلوم می‌شود راه سعادت و خوشبختی را دریافته‌اند و دلیلی برای ج‌نگ با من نخواهید داشت، لکن اگر عذرم را پذیرفتید و از در انصاف و داد و با من وارد نشدید آنگاه می‌توانید همه دست به دست هم بدهید و بدون مهلت تصمیم باطلتان را اجرا کنید ولی در این صورت دیگر امر بر شما مشتبه نمانده است، و پشتیبان من آن خدایی است که قرآن را نازل کرده و یار و یاور نیکوکاران است.

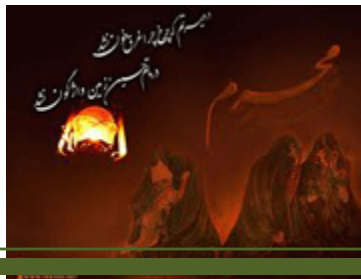
چون سخن امام به اینجا رسید، صدای گریه و شیون از بعضی زنان و اطفال که صدای امام را می‌شنیدند بلند شد. لذا امام (علیه السلام) سخن خود را قطع کرد و به حضرت ابوالفضل و علی اکبر دستور داد بروید زنها را ساکت کنید، به خدا قسم هنوز گریه‌های بسیاری در پیش دارند **فلعمری لیکنر بکاوهن**.

مغرور کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که شیفته و فریفته آن بشود، مردم! دنیا گولتان نزند که هر کس با او اعتماد کند ناامیدش می‌سازد، و هر کس به او چشم طمع نزند بورزد مایوس و ناامیدش می‌کند، من شما را بر امری می‌بینم هم پیمان شده‌اید که خشم خدا را بر ضد خود برانگیخته‌اید، و بواسطه آن خداوند از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما روا داشته و رحمتش را بر شما حرام کرده است.

چون زنان و کودکان آرام شدند، امام (علیه السلام) دوباره شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خدای تعالی و درود بی‌پایان بر محمد و آلش، و بر فرشتگان و همه پیامبران چنین فرمود:

حمد و سپاس خدای را که دنیا را محل فنا و زوال قرار داد، دنیا اهل خود را تغییر می‌دهد و آنان را دگرگون می‌سازد، مغرور کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که شیفته و فریفته آن بشود، مردم! دنیا گولتان نزند که هر کس به او اعتماد کند ناامیدش می‌سازد، و هر کس به او چشم طمع بورزد مایوس و ناامیدش می‌کند، من شما را بر امری می‌بینم هم پیمان شده‌اید که خشم خدا را بر ضد خود برانگیخته‌اید، و بواسطه آن خداوند از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما روا داشته و رحمتش را بر شما حرام کرده است. چه نیکو پروردگاری است خدای ما، و چه بد بندگان! هستی شما، شمایمی که به فرمان او اقرار کرده و به پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آوردید و سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندان یورش بردید، شیطان بر شما مسلط شده است تا خدای بزرگ را فراموش کرده‌اید، ننگ بر شما و بر هدف شما، ما برای خدا آفریده شده‌ایم و به سوی او برمی‌گردیم.

پس از بیان فوق افزود: اینان مردمی هستند که پس از ایمان به کفر گرائیدند (و چون بخود ستم کرده‌اند) از رحمت خدا دور باد این قوم ستمگر. در این قسمت از خطبه، امام علت و ریشه انحراف مردم را بررسی می‌کند و به آنان گوشزد می‌کند که شما به خاطر طمع دنیا و وعده‌هایی که به شما داده‌اند حاضر شدید کمر به قتل فرزند پیغمبر ببندید. و خلاصه زرق و برق دنیا است که موجب شقاوت و بدبختی انسان می‌شود.



قسمت سوم خطبه امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا:

ای مردم! به من بگویند من چه کسی هستم؟ آنگاه بخود آئید و خویشتن را نکوهش کنید، و ببینید آیا کشتن و هتك حرمت من برای شما جایز است؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من فرزند وصی و پسر عموی پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر کسی نیستم که او پیش از همه مسلمانان ایمان آورد؟ و پیش از همه، رسالت پیامبر را تصدیق کرد؟

آیا حمزه سید الشهداء، عموی پدر من نیست؟

آیا جعفر طیار عموی خود من نیست؟

مگر شما سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان اهل بهشتند؟ اگر سخنان مرا تصدیق می‌کنید، اینها همه حقند و کوچکترین خلاف واقعی، در آنها نیست، زیرا هنوز در طول عمر خود از آن روزی که فهمیده‌ام خداوند بر دروغ‌گویان غضب کرده و دروغ را به خودش برمی گرداند، هرگز دروغ نگفته‌ام.

و اگر گفتارم را باور ندارید، اینک هنوز برخی از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در قید حیات هستند، می‌توانید از آنها پرسید، از جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم، انس بن مالک از اینان پرسید اینها همه سخنان پیغمبر را درباره من و برادرم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده‌اند و بدانید همین يك جمله می‌تواند مانع شما گردد تا دست از کشتن و ریختن خون من بردارید.

پارازیت شمر:

در این هنگام شمر متوجه شد ممکن است سخنان امام (علیه السلام) در روحیه افراد لشکر، مؤثر واقع شود و آنان را از جنگ بازدارد، خواست کاری کند تا سخنان امام قطع شود لذا با صدای بسیار بلند فریاد زد و گفت: او خدا را روی يك کلمه عبادت می‌کند و نمی‌داند چه می‌گوید؟

حبيب بن مظاهر خطاب به شمر گفت: به خدا قسم من می‌بینم که تو خدا را بر هفتاد حرف می‌پرستی و من شهادت می‌دهم تو راست می‌گویی که چیزی نمی‌فهمی که او چه می‌گوید، خداوند قلب تو را مهر و موم کرده است.

حبيب بن مظاهر نیز از طرف یاران امام حسین (علیه السلام) به او پاسخ داد که:

و الله انی اراک تعبد الله علی سبعین حرفاً و انا أشهد انک صادق ما تدری ما یقول قد طبع الله علی قلبک ! به خدا قسم تو در گمراهی سخت و دشواری بسر می‌بری و تو راست می‌گویی که سخن او را نمی فهمی زیرا خداوند قلب تو را مهر و موم کرده است.

پس از آنکه حبيب جواب او را داد، امام سخن خود را ادامه داد و فرمود:

اگر در گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره من و برادرم شك دارید آیا در این واقعیت هم شك دارید که من فرزند دختر پیغمبر شمایم؟! به خدا قسم در تمام دنیا، نه در میان شما، و نه در غیر میان شما از من، پیغمبر فرزندی ندارد، وای بر شما، آیا کسی را از شما کشته‌ام که در مقابل خون او می‌خواهید مرا بکشید؟ آیا مال کسی را حیف و میل کرده‌ام؟ یا براحتی بر کسی وارد ساخته‌ام که می‌خواهید مجازاتم کنید؟

ای شبت بن ربیع! و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث! مگر شما نبودید برای من نامه نوشتید که: میوه هایمان رسیده، و درختانمان سرسبز و خرم شده، در کوفه بر لشکریانی مجهز و آماده به خدمت وارد خواهی شد (در انتظار تو دقیقه شماری می‌کنیم!)

در مقابل گفتار امام هم سکوت کردند و کسی جوابی نداشت، لذا امام به چند نفر از افراد ناشناس که در لشکر عمر سعد بودند و برایش دعوتنامه نوشته بودند خطاب و فرمود:

ای شیبث بن ربیع! و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث! مگر شما نبودید برای من نامه نوشتید که: میوه هایمان رسیده، و درختانمان سرسبز و خرم شده، در کوفه بر لشکریانی مجهز و آماده به خدمت وارد خواهی شد (در انتظار تو دقیقه شماری می‌کنیم!)؟!

این افراد در برابر سخنان امام پاسخی جز انکار نداشتند و لذا گفتند:

ما چنین نامه‌ای به تو ننوخته‌ایم (فقالو: لم نفعل).

امام (علیه السلام) که با انکار آنان روبرو شد با تعجب و شگفتی فرمود:

سبحان الله، بلی والله لقد فعلتم عجباً! چگونه منکر می‌شوید به خدا قسم شما برای من نامه نوشتید.

آنگاه فرمود: اگر هم اکنون از آمدنم ناخشنودید؛ بگذارید به هر جایی از دنیا که امن و آرام باشد، بروم.

در اینجا قیس بن اشعث گفت: یا حسین! چرا با پسر عمویت بیعت نمی‌کنی؟! با تو به دلخواهت رفتار خواهد کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد شد.

امام (علیه السلام) در جواب قیس فرمود: تو هم مثل برادرت هستی، می‌خواهی مردان بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از تو انتقام بگیرند؟ **لا والله لا اعطيهم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبیذ** نه به خدا قسم، نه دست در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ با دشمن فرار خواهم کرد. پس از آن آیه قرآن را که داستان موسی را در برابر لجاجت فرعونیان نقل میکند قرائت فرمود: **انی عدت بریبی و ربکم ان ترحمون**... من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم که گفتار مرا قبول نمی‌کنید، پناه می‌برم به پروردگار خود و پروردگار شما از هر شخص متکبر و سرکشی که بروز اجهان نمی‌آورد.

در این هنگام سخن امام به پایان رسید، شتر خود را خواباند و به عقبه بن سعمان فرمود آن را عفال کند. (۱)

پی نوشت:

- ادر تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱ طبع لیدن نوشته است: در همین حال سپاه عمر سعد بر او یورش بردند و دور حسین بن علی را احاطه کرده و او را مانند حلقه انگشترین در میان خود گرفتند.